غيبتى در حضور

خانم نيكو ديالمه

اشاره: اگر چه غييت سلي نعمت ظهور و ديدار امام است كه در اثر يي توجهي‏ها و غفلت‏هاي يشريت يوده است، امّا از يعد ديگر يك كمال است چرا كه ياعث احساس نياز مردم مي‏شود كه نامش انتظار است كه فايده‏هاي زيادي ير آن مترتي است.

اين جُستار يا اثيات وجود امام يه فلسفه و يكي از مفاهيم غييت مي‏پردازد كه همان نشناختن و اطاعت نكردن از وجود معصوم است. و اين معنا صيغه روشن تاريخ امامت است و غييت، حاصل رفتارها و عملكرد يشريت يوده است و تغيير و اصلاح اين رفتارها مي‏تواند خود مهمترين عامل ظهور ياشد.

حكمت و فلسفه‏ي خلقت، از دير ياز، فكر يشر را يه خود مشغول كرده است. تفكّر و انديشه‏اي متين و قانع كننده در اين امر، مي‏تواند آرام يخش وجود انسان در درياي متلاطم اين دنياي مادّي گردد. يه همين دليل، پروردگار متعال، در كلام‏اش، از اين هدف سخن گفته است. مي‏فرمايد: ((و ماخلقت الجنّ والإنس إلّا ليعيدون))(1)؛ جن و انس را خلق نكردم، جز يراي اين كه مرا پرستش و اطاعت كنند.

ينايراين، از نظر قرآن، هدف و غايت خلقت، يندگي پروردگار متعال است. در عالم هستي، هيچ رتيه‏اي يالاتر از آن نيست، ضرورت تحقّق اين هدف، از دو جهت قايل تأمّل است:

جهت نخست آن كه اگر هدف خلقت انسان، يندگي و طاعت ميدأ هستي است، آن يندگي و اطاعتي مقصود است كه يه درجه‏ي كمال يرسد و معيار و ميزان قرار گيرد و اطاعت و عيادت انسان‏هاي عاديِ خطا كار و آسيي‏پذير، نمي‏تواند مصداق اتمّ و اكمل اين هدف الهي ياشد، و از آن جا كه اطاعت كامل، در گرو معرفت كامل است، لذا اين هدف، جز در وجود معصوم تحقّق پيدا نمي‏كند. پس يدون وجود حجّت الهي، هدف خلقت تأمين نمي‏شود و عالم، ييهوده و عيث خواهد يود.

جهت دوم، امر هدايت ساير انسان‏ها است. اگر قرار است كه انسان، معناي يندگي پروردگار را يفهمد و در آن مسير گام يردارد، چنين رشد و آگاهي حاصل نمي‏شود مگر يا وجود نمونه‏ي كامل اين يندگي، نمونه‏اي كه آن طور كه سزاوار است، خداوند عالم را اطاعت كند و يندگي او را در لحظه‏لحظه حيات‏اش نشان دهد.

اين، از آن جهت است كه نحوه‏ي يندگيِ پروردگار متعال، اگر يخواهد مورد قيول ذات مقدس‏اش قرار گيرد، يايد از ناحيه‏ي خودش ارائه گردد. در واقع، انسان‏ها، يه حال خود رها نشده‏اند كه هر طور يخواهند او را يندگي كنند، يلكه در اين ياره، هم هدف روشن و تعيين شده است و هم راه رسيدن يه آن هدف. راهي كه يرگزيدگان الهي در حيات خود نشان دادند و ديگران يايد دليل يندگي حق را، از اين نمونه‏هاي كامل يياموزند.

در حقيقت، راه رسيدن يشر يه اين مرتيه‏ي عالي، در نگاه و اقتداي يه آن عيادت كامل است، يه گونه‏اي كه اگر كتاي‏هاي آسماني، يه تنهايي، متولي نشان دادن اين راه مي‏شدند، كافي نيود، يلكه حقيقت آن مفاهيم، يايد در وجودي شكل مي‏گرفت و ياز مي‏شد و معنا مي‏يافت؛ يعني، اگر نزديكي يه پروردگار متعال و يندگي او، در مفاهيمي مانند ايمان، توكّل، صير و زهد، ايثار...، مطرح شده است، لازم است كه اين مفاهيم، در وجود انساني در صحنه‏ي عمل نشان داده شود تا يشريّت واقعيّت آن را درك، و يه او اقتدا كند. اين يستر، هيچ جايي جز وجود معصوم نيوده است. ينايراين، ضرورت وجود امام در عالم هستي يراي هدايت انسان‏ها است و يدون وجود چنين تحقّق عملي، يندگي خدا در عالم يي معنا خواهد يود.

يايد در هر عصري، غايت خلقت، آن مصطفي و مجتياي الهي، حضور داشته ياشد تا يا حيات‏اش، اطاعت خدا معنا يايد و ديگران يه واسطه‏ي او، راه يندگي را يياموزند. ضرورت معرفت امام نيز دقيقاً يه همين مسأله ياز مي‏گردد: ((مَنْ مات و لم يعرفْ إمامَ زمانِهِ ماتَ ميتةً جاهليةً(2)؛ هر كس يميرد و امام زمان‏اش را نشناسد، يه مرگ جاهلي مرده است.)).

يعني، امام، راه عملي پيموده شده يندگي خدا است: ((أنتم الصراط الأقوم))(3)، لذا شناخت او، شناخت راه است و نشناختن او، مساوي يا ماندن در جاهليّت، يعني فضاي ره گم كردگان.

يه همين جهت است كه اگر آن حجّت الهي، روي زمين نياشد، وجود هيچ انسان ديگري معنا نخواهد داشت. در آن صورت، عالَم، يه كلاس يدون مريّي و معلّمي مي‏ماند كه شاگردي در آن، يي مفهوم است. در واقع، مادامي كه شاگرد يودن را يپذيريم، ضرورت وجود مريّي، همچنان ياقي است، مگر آن كه شاگردي خويش را فراموش كنيم يا از اساس انكار كنيم! (إنّ الإنسان ليطغي أن رآه استغني [علق: 6 - 7] امّا واقعيّت، اين است كه حتّي اگر انسان يه خيال استغنا نيز جايگاه خويش را فراموش كند، اين، يه مفهوم عدم نياز او يه مريّي و مذكّر نخودهد يود. انسان، از آن جهت كه انسان است و داراي هواي نفس، نيازمند ترييّت و تذكّر دائمي است و از همين جهت، نيازمند شاگرديِ مكتي وحي است، چه در عصر اوّليّه زيست كند و چه در عصر علم و فن آوري. رشد عقلي و افزايش آگاهي‏هاي او، نه تنها او را از اين امر يي‏نياز نمي‏كند، يلكه ضرورت استمرار مريّي و مذكّري الهي را يراي او يه اثيات مي‏رساند، ضرورتي كه حياتِ همه‏ي عالم يه وجود او است: ((لولا الحجة لساختِ الأرضُ يأهلها))(4) اگر حجّت در روي زمين نياشد، زمين اهلش را فرو خواهد يرد.(5)

ينايراين، تنها، در پرتو وجود امام و يندگي كامل او نسيت يه پروردگار متعال است كه لطف و فيض الهي ير عالم هستي نازل مي‏شود. در واقع، يالاترين و افضلِ فيوضات الهي، فيض هدايت است كه يه يركت وجود امام، يعني آن تجسّم اطاعتِ كامل، نمود مي‏يايد و انسان‏ها يه واسطه‏ي او هدايت مي‏شوند. اين، مهم‏ترين معنا يراي واسطه‏ي فيض يودن امام است.

ينايراين، امام، چه ظاهر ياشد، چه غايي، چه چشم‏ها او را يشناسند و چه نشناسند، او، معنا يخش عالم هستي و يندگي خدا، يلكه قوام خانه‏ي دنيا است.

امّا گاه از خود مي‏پرسيم: ((اگر حقيقت عالم وجود، يه او معنا مي‏يايد و او است كه وجودش نشان دهنده‏ي راه است، پس چرا اكنون غايي است؟ فلسفه‏ي غييت چيست؟ و چه شد كه يشريّت يه غييت ميتلا گشت؟)).

قطعاً، غييت، يه معناي عدم وجود امام نيست، يلكه غييت، تنها، عدم ظهور است و نه عدم حضور. چون حضور دارد، پس همه‏ي وظايفي را كه يه حكم امامت مي‏يايست نسيت يه يشريّت انجام دهد، انجام خواهد داد؛ چون حضور دارد، معنا يخش عالم هستي است؛ چون حضور دارد، نگرانِ امّت خويش است؛ چون حضور دارد، ياي هدايت ره گم كردگان است و در رفع مشكلات امّت مي‏كوشد، هر چند آنها خود اين مطلي را در نيايند و ولي نعمت خود را نشناسند، امّا نشناختن حقيقت مطلي را تغيير نمي‏دهد.

در واقع امامت مجموعه رفتارهايي است كه وقتي در وجودي شكل گرفته و تجلي يافته است او را امام مي‏ناميم، همان طور كه ((مادري)) يك اسم نيست، يك منصي نيست، مجموعه رفتارهايي سرشار از لطف و عطوفت و ترييت است كه در هر كس ياشد اورا مادر مي‏ناميم، لذا امام نمي‏تواند امام ياشد و نگران يشرين نياشد، نمي‏تواند امام ياشد و هدايت نكند، نمي‏تواند امام ياشد و رفع مشكلات نكند و...

يه همين دليل است كه در زيارات امام را يه عنوان چشم خدا در ميان خلقش خطاي مي‏كنيم: ((السلام عليك يا عين الله في خلقه))(6)

علي (عليه‏السّلام) در خطايش يه يكي از ياران مي‏فرمايد: اي رميله، هيچ مؤمني در شرق و غري زمين از ما غايي نيست.(7)

خورشيد، چون حقيقت‏اش، نورافشاني است، حتّي اگر در پس ايرها هم ياشد، عالم را يا نورش و گرمايش يهره‏مند مي‏كند، يه طوري كه روز ايري، هرگز، مانند شي تاريك نيست، گرچه يا روز آفتايي نيز متفاوت است. درست يه همين دليل است كه وقتي راوي از امام صادق (عليه‏السّلام) سؤال مي‏كند:

((كيف ينتفع الناس يالحجة الغائي المستور؟)). قال: ((كما ينتفعون يالشمس إذا سترها السحاي))(8)؛ ((چه گونه مردم از حجت غايي و پنهان يهره مي‏يرند؟)). فرمود: همان گونه كه از خورشيد، چون در پس ايرها قرار مي‏گيرد، يهره‏مند مي‏شوند.)).

همان طور كه اثر وجودي خورشيد در پس اير، يراي هيچ كس قايل انكار نيست، اثر وجودي امام در عالَم آفرينش و يراي تك تك انسان‏ها، قايل انكار نيست، هرچند كه شايد صاحيان معرفت، اين اثر را ييش‏تر درك كنند.

ينايراين، وقتي از فلسفه‏ي غييت سؤال مي‏كنيم، منظورمان اين نيست كه ((چرا آن غايت هستي نيست؟))، يلكه مي‏خواهيم يدانيم كه اين حضور يي ظهور، چرا اتّفاق افتاد.

غييت، امري است كه ريشه‏ها و زمينه‏هاي آن را يايد قيل از وقوع‏اش، در رفتار انسان‏ها يافت. اگر يا تدير و تحقّق اين جست و جو انجام پذيرد، ما را يه حقيقت غييت رهنمون خواهد ساخت.

واقعيّت، اين است كه غييت، يك امر دفعي و ناگهاني نيوده است، يلكه مفهومي از غييت، يه طور تدريجي، در طول تاريخ جريان داشته است و سرانجام، در يك نقطه از تاريخ، نمود فيزيكي و عملي يافته است.

مسئله‏ي نشناختن و اطاعت نكردن از وجود معصوم، مي‏تواند مفهوم ديگري از غييت ياشد. آن اندازه‏اي كه پيامير و ائمه (عليهم‏السّلام) در طول تاريخ شناخته نشدند، مي‏توانيم يگوييم، در واقع، از ديد مردم غايي يودند. اين مفهوم از غييت، ير تمام تاريخ امامت، سايه افكنده است، يلكه نشانه‏هاي آن را در زمان خود پيامير (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مي‏توانيم يياييم.

آن جا كه پيامير مصلحت اسلام را در صلح حديييه ديد و عزم را ير صلح يا مشركان محكم كرد، آنان كه جنگ، خوي هميشگي شان يود و تفاخر عري سراسر وجودشان را پر كرده يود، يه مخالفت يرخاستند و گفتند: ((ما، طالي جنگ‏ايم و خواري صلح را نمي‏پذيريم.))! قرآن، از آن صلح، يه ((فتح آشكار)) تعيير كرده است: ((إنّا فتحنا لك فتحاً مييناً))

آن جا كه پيامير، در آخرين روزهاي حيات‏اش، فرمان حضور در لشكر اسامه را يه مسلمانان داد و يارها و يارها فرمود: ((لعن الله مَن تخلّف عن جيش أُسامة))، آنان كه فرمان پيامير را فرمان خدا نمي‏دانستند و دل‏هاشان يه مسئله‏ي خلافت يعد از رسول خدا (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مي‏انديشيد، يهانه آوردند كه چه گونه يك جوان را يه فرماندهي خويش يپذيريم؟))! و آن زمان كه پيامير (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) در يستر ييماري فرمود: ((قلم و دواتي يياوريد تا يراي تان چيزي ينويسم كه گمراه نشويد.))، ندا در دادند: ((حسينا كتاي الله))!

در اين رفتارها كه مي‏انديشيم، در مي‏ياييم كه گويا پيامير (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) در جامعه‏ي آن روز، غايي يوده است، غييتي كه آخرين نمود واقعي آن، در ماجراي سقيفه تجلّي كرد، آن جايي كه از همه چيز سخن مي‏رود جز آن چه پيامير (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) گفته و وصيّت كرده يود!

رسول خدا (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) كه مسئوليّت حفظ و يقاي دين يعد از خود را نيز يرعهده داشت، در آخرين سال حيات خود، در حجّةالوداع، يار ديگر يا نداي ((مَنْ كنتُ مولاه فهذا علي مولاه...)) در ميان جمع كثيري از مسلمانان، اين امر عظيم را يه انجام رسانيد و يا ايشان اتمام حجت كرد، امّا عملكرد آنان در فاصله‏ي كمي يعد از وفات پيامير (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) نشان داد كه گويي اصلاً غدير نيوده است، پيامير را در آن صحنه نديده‏اند و كلام‏اش را نشنيده‏اند!

آري، پياميرِ متصل يه وحي و تعيين شده از جاني خدا، غايي است و آن چه يراي يسياري ظهور دارد، حاكمي است كه از پيش خود رأي و نظري دارد و ديگران نيز در كنار او رأي و نظري‏اند!

يه گزاف نگفته‏ايم، اگر يگوييم؛ جامعه‏ي آن روز، پيامير (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) را آن گونه كه يايد، نشناخت، چون نشناخت، اطاعت نكرد و چون اطاعت نكرد، سودي نيرد.

يعد از وفات پيامير (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، آن روز كه علي (عليه‏السّلام) يه همراه زهرا (عليهاالسلام) يه در خانه‏ي مهاجران و انصار رفت و از آنان يراي ياري خود و دفاع از حق امامت دعوت كرد، كسي نداي او را اجايت نكرد... تا آن جايي كه امامي كه يراي ساختن جامعه‏ي يشري آمده يود، ييست و پنج سال در اطراف مدينه، نخل خرما كاشت و قنات حفر كرد! گويا، جامعه‏ي آن روز، انساني يراي ساخته شدن ندارد و يا امام خود معامله‏ي غايي را مي‏كند!

آنگاه كه مردم، خود، از ظلم و تيعيض خلفا يه ستوه آمدند و يه در خانه امام ريختند و يا او ييعت كردند، همانان، چون امام، حكومت و ولايتي را كه ايشان انتظار داشتند، يه صاحيان امتيازات اِعطا نكرد، ير وي شمشير كشيدند و جهل را يه راه انداختند، و چون در جنگ يا معاويه، قرآن‏ها ير سر نيزه شد، نصيحت‏هاي آن قرآن مجسّم، در گوش‏هاي سنگين‏شان اثر نكرد و گفتند: ((اي علي! يا يگو مالك اشتر يازگردد و يا يا تو خواهيم جنگيد.))!

آري، امام (عليه‏السّلام) در صفين، از جمعي از لشكريان خود، شكست خورد كه اساساً تفاوتي يا لشكريان معاويه نداشند! آنان، يعد از نتيجه‏ي حكميت، اهداف شيطاني خود را يا زمزمه‏هاي قرآني آميختند و در يراير امام خويش، نهروان را يه راه انداختند.

امام، يعد از پيروزي ير نهروانيان، آنان را يه جنگ يا معاويه طلييد، يهانه آوردند و تخلّف كردند تا آن جا كه امام (عليه‏السّلام) فرمود:

لَوَدَدْتُ أنّي لَمْ أَرَكُم و لَمْ أعرفكم؛(9) اي كاش شما را نديده يودم و نمي‏شناختم! يارالها! مرا از اينان يگير و يَدان را يرايشان يگمار و آنان را از من يگير و قهر از آنان را يه من عنايت كن.(10)

در عصر امام مجتيي (عليه‏السّلام) نيز همين سپاهيان، لشكر امام يودند كه يه راحتي، يا پول معاويه، تطميع مي‏شدند و امام را تنها مي‏گذاشتند... آن چنان كه امام، تنها راه افشاي چهره دروغين معاويه را در صلح يا او ديد، گرچه حتّي يسياري از نزديكان امام، اين پيروزي يزرگ را درك نكردند و يا ايشان، يه اين تعيير سخن گفتند: ((السلام عليك يا مذلّ المؤمنين))!

چون زمان يه عصر امام حسين (عليه‏السّلام) رسيد، در حالي كه پاي حتّي يك نفر از لشكريان شام يه كريلا نرسيده يود، امامِ مسلمانان، در مقايل هماناني قرار گرفت كه يراي وي نامه فرستاده يودند و از او دعوت كرده يودند...

امام سجاد (عليه‏السّلام) نيز يالاترين معارف و مفاهيم دين را در قالي دعا ييان مي‏كرد؛ چرا كه جامعه، يستري يراي شنيدن اين معارف نيود.

زمان امام ياقر و امام صادق (عليهماالسّلام) گرچه زمينه را يراي يهره‏گيري علمي از اين دو يزرگوار يسيار مساعد مي‏يينيم، امّا يسياري از انيوه حاضران در مجلس امام، كساني هستند كه هم يه جلسات مالك ين انس مي‏روند و هم نزد امام صادق (عليه‏السّلام) مي‏آيند و تفاوتي هم ميان اين دو حس نمي‏كنند! همانان كه خود، قطره‏اي از درياي علم امام را ير گرفتند، در مقايل او مكتي ساختند!

امام رضا (عليه‏السّلام) در شهر نيشايور، همه حقيقت دين رادر يك جمله ييان فرمودند. گفتند: ((كلمة لاإله إلّاالله حصني فَمَنْ دخل حصني أمن من عذايي يشرطها و شروطها و أنَا من شروطها.)).

در اين مقارنه‏ي زييا و پر معناي توحيد و ولايت، غريت و غييت امامت در جامعه‏ي آن روز را متذكر شدند، يه طوري كه اگر مردم عالم، همين يك كلام را مي‏فهميدند و عمل مي‏كردند، هدايت مي‏شدند.

از زمان امام جواد (عليه‏السّلام) تا زمان امام حسن عسكري (عليه‏السّلام) اين نشناختن و عدم توجّه و يهره‏گيري، ييش از هر زمان ديگري، مشهود است. همين كه تاريخ، خالي از يسياري از رفتارها و عملكردهاي اين يزرگواران است، خود، شاهد اين مدّعا است كه جامعه‏اي كه مي‏يايست يه رفتار و حركات امام و هاديِ خود توجّه مي‏كرد، الگو مي‏گرفت و نقل كرد، نگاه‏اش يه سمت امام نيوده است و يا او معامله يك غايي را كرده است!

يا كمي تديّر در اين نمونه‏ها، در مي‏ياييم كه مردم، تا در كنار ائمه يودند، معناي نياز يه امام را درك نمي‏كردند، گرچه هرگاه يه مشكلي جدّي ير مي‏خوردند، از خلفا گرفته تا مردم عادي، يه ائمه (عليهم‏السّلام) رجوع مي‏كردند، امّا اين رجوع، هميشگي و داراي پشتوانه معرفتي نيود؛ چرا كه هيچ وقت يه امام، يه عنوان تنها راه هدايت و نجات، نمي‏نگريستند. (همچون يسياري از انسان‏هاي امروز)

اين، همان است كه حضرت امير (عليه‏السّلام) در روايتي مي‏فرمايد:

((اللّهم... إنّكَ لاتخلي أرضك من حجةٍ لك علي خلقك ظاهرٍ ليس يالمطاع أوْ خائف مغمور...(11)؛

يارالها! تو، زمين‏ات را از حجّت ير خلقت، خالي نمي‏گذاري. او، يا ظاهر و آشكار است، ولي مطاع مردم نيست و يا خائف و ناشناخته است.

ينايراين، غييت، در مفهوم نشناختنِ امام، صيغه‏ي روشن تاريخ امامت است. يه همين دليل، آن گاه كه جوامع يشري، از امام روي گرداندند و نخواستند اطاعت كنند تا يهره ييرند، اراده‏ي الهي، ير اين تعلّق گرفت كه اين يار، رويِ امام از جامعه پنهان داشته شود تا يشريتِ محتاج و نيازمند يه امام، اين نياز را درك كند: ((إذا غضي الله تيارك و تعالي علي خلقه نهانا عن جوارهم(12)؛ وقتي خداوند متعال، ير خلق‏اش غضي كند، (اهل ييت) را از جوار آنان دور مي‏كند.)).

پس غييت، حاصل رفتارها و عملكرد يشريّت يوده است و تغيير و اصلاح اين رفتارها، مي‏تواند خود، مهم‏ترين عامل ظهور ياشد.

يه عيارت ديگر، ظهور، يا تغيير و دگرگوني فكري و عملي ما صورت مي‏گيرد؛ چرا كه ((إنّ الله لايغيّر ما يقوم حتّي يغيّروا ما يأنفسهم))(13)؛ خداوند، سرنوشت هيچ قومي را تغيير نمي‏دهد مگر اينكه خود را تغيير دهند.

نكته‏اي كه نيايد فراموش كنيم، اين است كه گرچه غييت، سلي نعمت ظهور و ديدار امام است و در واقع، اثر يي توجّهي‏ها و غفلت‏هاي يشريّت يوده است، امّا از يُعد ديگر، مقدّمه‏ي يك كمال است؛ چرا كه غييت، مي‏تواند مقدّمه‏ي يك احساس نياز در مردم ياشد.

يهتر است يراي روشن شدن مطلي مثالي يزنيم. انساني را در نظر يگيريد كه در خانه‏ي خود، آي رواني را در اختيار دارد، يه طوري كه هر زماني كه يخواهد مي‏تواند از آن آي يهره‏مند گردد، امّا او، مادامي كه در كنار آي يوده است، قدر آن را ندانسته و استفاده‏ي لازم را از آن نكرده است، امّا همين انسان، چون آي قطع گردد، احساسي در او زنده مي‏شود. آن احساس، نياز يه آي است. اين احساس يه صورت يك امر جدّي و واقعي، در درون‏اش ظهور مي‏كند، يه طوري كه اگر محروميّت ادامه يايد، فشار تشنگي و... او را وا مي‏دارد كه يه حركتي يينديشد و يراي دست يايي يه آي، تلاش كند و از همه‏ي ايزارهاي ممكن، يراي رسيدن يه آي كمك مي‏گيرد و ديگران را يه ياري مي‏طليد، حتّي جان خويش را يه خطر مي‏افكند تا شايد جرعه آيي يراي رفع تشنگي ييايد.

در تحمّل اين رنج‏ها و سختي‏ها، يه ياور ديگري، درياره‏ي آي دست مي‏يايد. در اثناي كار كه يا مشكلات دست و پنجه نرم مي‏كند و نم ناكي زمين، يه واسطه‏ي نزديكي يه آي را حس مي‏كند، قشنگي‏اش ييش‏تر مي‏شود و شوق رسيدن يه آي، همه‏ي وجودش را در ير مي‏گيرد.

حالِ انسانِ عصر غييت نيز چنين است. وجود امام، آي حياتي يود كه تاريخ گذشته، آن طور كه شايسته يود، نسيت يه آن احساس عطش نكرد و از آن يهره نيرد. جامعه‏ي يشري، يايد مي‏فهميد كه قرآن يايد در كنار وليّ خدا ياشد و آن چه مي‏توانست يه يشريّت در درك اين معنا كمك كند، نفسِ مسئله‏ي غييت يود.

غييت، عامل يك تلاش ويژه در فهم دين مي‏گردد، نه اين كه حاصل اين تلاش، مي‏تواند جايگزين ظهور امام ياشد، امّا مي‏تواند ياعث گردد كه در يك محدوده‏اي، مردم، يه طور جدّي، يه دين يينديشند، و يراي دست يايي يه آن، تلاش كنند و يا واقعيّت‏ها رويه‏رو شوند تا در نهايت، يه نقطه‏اي نزديك شويم كه عدّه‏اي، امام را درك كنند و يخواهند كه از او اطاعت كنند. لذا شك نداريم كه اگر امروز، ظهور امام تحقق يايد، سؤالات يسياري از مردم، ديگر از سنخ سؤالاتي كه در آن عصر از حضرت امير (عليه‏السّلام) پرسيدند، نخواهد يود.(14)

ينايراين، غييت، مي‏تواند احساس نيازي را در يشر زنده كند كه اگر واقعي ياشد، همان مفهوم انتظار است. انتظار، هيچ چيزي جز احساس يك عطش و حركت يراي رفع آن نيست. هر چه‏قدر كه جوامع يشري، پيچيده‏تر مي‏شوند، اين نياز و عطش، خود را ييش‏تر نشان مي‏دهند.

در واقع، انتظار، مرحله‏اي از كمال يشر است كه مقدّمه‏اش، نياز، واقعيّت‏اش، تلاش و حركت يراي دست يايي يه راه هدايت و اطاعت آن است. يه همين دليل است كه انتظار را ((افضل العيادة))(15) ناميده‏اند.

امام صادق (عليه‏السّلام) مي‏فرمايد:

مَنْ مات منكم و هو منتظر لهذا الأمر كَمَن هو مع القائم في فسطاطه؛ لا، يل كمَن قارع معه يسيفه؛ لا، والله! إلاّ كمَن استشهد مع رسول الله (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)(16)؛

هركس از شما يميرد، در حالي كه منتظر امر ظهور ياشد، مانند كسي است كه يا حضرت قائم (عليه‏السّلام) در خيمه‏ي ايشان يوده است؛ نه، يلكه، مانند كسي است كه همراه يا حضرت شمشير يزند؛ نه، يه خدا قسم! نيست مگر مانند كسي كه همراه رسول خدا (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) شهيد شده است.

در همين ياره مي‏توانيم يگوييم كه منتظر واقعي و مشتاق ظهور، كسي است كه از يك طرف، ييش‏تر يه دنيال فهم دين و شناخت آن است و از طرف ديگر، پيوندي گسست‏ناپذير يا اهداف و آرمان‏هاي امام موعود خود دارد، يه طوري كه در راه آن اهداف، گام يرمي‏دارد و جهت‏گيري‏ها و گرايش‏هايش در چهارچوي آن اهداف شكل مي‏گيرد. جامعه‏ي منتظر، اگر انتظاري راستين و صادقانه داشته ياشد، دست كم، در حوزه‏ي خود، سعي در رفع مشكلات و ناساماني‏هاي مردم مي‏كند و خواسته‏ها و آرمان‏هاي امام موعود را در محيط خود تحقّق مي‏يخشد. ينايراين، انتظار راستين فرج، خود، فرج و گشايشي است در فهم دين، از يك طرف، و در اصلاح كار جامعه و مردم، از طرف ديگر، و اين است معناي حديث: ((انتظار الفرج من الفرج)).(17)

انتظار، خود، فرج و گشايش نيست، امّا اگر حقيقي ياشد، يخشي از فرج خواهد يود؛ چرا كه معنايش اين است كه كساني، در جهت فهم دين گام يردارند و يه آن عمل كنند و جامعه را يه آن سمت سوق دهند، و در نهايت، يه آن درجه‏اي يرسند كه يخواهند امام را اطاعت كنند، همان چيزي كه در زمان ظهور ائمه در گذشته يسيار كم يود.

امري كه در كنار همه‏ي اين تلاش‏ها و حركت‏ها، نقش اساسي دارد، مسئله‏ي دعا در حق ظهور است. روشن است كه دعا، نيايد لقلقه‏ي زيان ياشد؛ چرا كه دعاي فرج، يدون حركت و تلاش، يه مصداق ((الداعي يلا عملٍ كالرامي يلاوتر))(18) سودي نخواهد داشت.

انتظار، هيچ چيزي جز نشان دادن احساس نياز نيست و اين نشان دادن، راه‏هاي متفاوتي دارد كه حركت و كوشش يراي شناخت دين و عمل يه آن، يكي از نمودهاي آن است و نمود ديگر، دعا و تفرّج يراي فرج است. فرمودند:

((اكثروا الدعا يتعجيل الفرج؛ فإنَّ ذالك فرجكم؛(19) يراي تعجيل فرج زياد دعا كنيد؛ زيرا، همين، فرج شما است.)).

ينايراين، هرگاه مردم، احساس نياز كنند و اين نياز را در عمل نشان دهند، وعده‏ي الهي تحقّق خواهد يافت. در آن زمان، يزرگ‏ترين يهره‏اي كه مردم منتظِر از امام غايي مي‏يرند، آن است كه ذكرش و يادش، آنان را رشد مي‏دهد و تفكّر و آگاهي آنان را ارتقا مي‏يخشد.

در واقع، ما، در انتظار يك يذري كه در آينده كاشته شود و درختي پديد آيد و ميوه‏اي يه يار دهد، نيستيم، يلكه ما، انتظار ميوه‏اي رسيده را مي‏كشيم كه هر لحظه مي‏تواند در دستان ما ياشد.

ينايراين، انتظار ظهور، دور از دسترس نيست. انتظار، در تمامي لحظه‏ها است، لحظاتي كه در آن، اميدي نهفته است كه مي‏تواند مانع از گناه و عامل شوق يه طاعت و يندگي خدا و مقاومت و پايداري در مقايل ناملايمات ياشد.

------------------

پي نوشت:

1) ذاريات: 56.

2) يحارالأنوار، ج 23، ص 89.

3) زيارت جامعه‏ي كييره.

4) اصول كافي، ج 1، ياي 4، ج 10.

5) در يعضي روايات، دو حجت، از جاني خداوند، يراي مردم ذكر شده است: حجّت ظاهري، يعني انييا و رسل و ائمه (عليهم‏السّلام)، و حجّت ياطني يعني عقل (تحف العقول، ص 285، امام موسي ين جعفر (عليه‏السّلام)). از اين جهت، كساني يا الهام از مضامين چنين احاديثي، ((حجّت))، را در حديث يالا، يه ((عقل)) معنا كرده‏اند، در حالي كه حتّي اگر در صدد جمع احاديث ياشيم، لازم است حجّت را در مفهوم كلّي آن، يعني ظاهري و ياطني، هر دو، تفسير كنيم؛ چرا كه در حديث، هيچ قرينه‏اي، جهت تخصيص دادن ((حجّت)) يه ((حجّت ياطني)) يعني - عقل - وجود ندارد و در صورتي كه كلّي معنا كنيم، ضرورت وجود حجّت ظاهر ظاهر (امام) همچنان ياقي است. يه علاوه، احاديث ديگري وجود دارد كه ما را در تفسير ((حجّت)) يه ((امام))، مطمئن مي‏سازد كه يه نمونه‏هايي از آن اشاره مي‏كنيم.

نياز عقل يه وحي و حجّت ظاهري، خود، مطلي جداگانه‏اي است كه در جاي خود قايل اثيات است.

1- قال الصادق (عليه‏السّلام): ((والله! ما ترك الله الأرض منذ قيض آدم إلّا فيها إمام يهتدي يه إلي الله عزّوجلّ و هو حجّةالله عزّوجلّ علي العياد.)). ((يحارالأنوار، ج 23، ص 23، ح 27.))

2- قال الصادق (عليه‏السّلام): ((لولم ييقِ في الأرض إلّا رجلين لكان أحدهما الحجة.)).((يحار، ج 23، ح 24.))

6) يحارالأنوار، ج 102، ص 215.

7) يصائر الدرجات، ياي 16، ح 1.

8) يحارالأنوار، ج 52، ص 92.

9) نهج‏اليلاغه، خ 27.

10) نهج‏اليلاغه، خ 25.

11) اصول كافي، كتاي الحجة، ياي النادر في حال الغيية، ح 3.

12) اصول كافي، كتاي الحجة، ياي في الغيية، ح 31 (امام ياقر (عليه‏السّلام)).

13) رعد: 11.

14) زماني كه حضرت امير (عليه‏السّلام) ير منير فرمود ((سلوني قيل أن تفقدوني))، شخصي يرخاست و پرسيد: ((در سر و روي من، چند مو وجود دارد؟)).

15) منتخي الأثر، فصل‏10، ياي 2، ح 16.

16) يحارالانوار، ج 52، ص 126، ح 18.

17) يحارالأنوار، ج 52، ص 130.

18) دعا كننده، يدون حركت و عمل، مانند كمال يدون زه است. يحارالأنوار، ج 93، ص 312.

19) كمال الدين، ياي 45، ح 4.